

برای بسم بیژن - که ۱۲ خرداد ۱۹۷۹ سالنامه
 با اسب خوشنخست و بوفعیّت واقعه اد
 با آرمانی بودی راه

۸

هنوز سی نشده موی تو سپید شده است
 به باغ تازه بهاران شکوفه بشکفته
 جوان ترین جوانان
 چه آرزوهائی

که بروی می زنی از دیده ی تو نا گفته .
 به هیچ روی نگویم که روز بد دیده ی
 و لیکه رد زمان را تو زود حس کردی
 و مشکلات جهان را تو زود فهمیدی .
 گناه من بود آیا
 که تخم آنهمه اندیشه کا شتم در تو ؟
 هزار حس پر از ریشه کا شتم در تو . . .

بیاد دارم یک شب
 چنان ز مرگ پرنده ره باغ قصه ی من
 غمین شدی که ز چشم تو اشک جاری شد
 و من ز مرغ خیالی و از تو شرمند
 ترا به سیخ فشردم
 چه بوسه ها که زدم بر تو
 تا زدی خنده . . .

گذشتگود کیت در حریر احساسات
 کنون تو هستی و امروز هست و آینه
 کنون توئی و حیات .
 برای زندگی - این جنگ تن به تن با ی
 چو کوه های فلک سا ثبات داشت ثبات .
 نه خود ستا شد و مغرور روز خوش بختی
 نه خوار گشت و پریشان چو رخ دهد سختی . . .

زما نه ناز کسی را نمی کشد د ائم
 بلند می کند تا بیفکند به زمین
 سر زمانه کنی خم چو پشت خم نکنی
 ستم نبینی و بر هیچکس ستم نکنی
 که بخرد آن جهان را چنین بود آئین .

زاله
 ۱۹۷۹

x x x x